

پیشهاد کتاب برای نوروز

طعم شیرین آبنبات دار چینی

مریم ذاکری

«آبنبات دار چینی» نوشته مهرداد صدقی سومین کتاب از مجموعه کتاب‌های آبنبات است که در ادامه دو کتاب قبلی، «آبنبات هل‌دار» و «آبنبات پسته‌ای»، در دی‌ماه سال ۹۷ از سوی انتشارات سوره مهر به چاپ رسید. کتاب مشتمل بر فصل‌هایی مجزااست که هر یک تا حدودی مستقل بوده و مبین یک خاطره هستند. در داستان «آبنبات دار چینی» خاطرات جوانی به نام محسن در اوایل دهه هفتاد با نثری ساده و طنزآمیز روایت می‌شود. محسن فرزند آخر یک خانواده پنج نفره است که به همراه مادر بزرگ‌شان در یک خانه زندگی می‌کنند. نویسنده قالب خاطره‌نویسی را برای ارایه داستان خود برگزیده است که از بارزترین ویژگی‌های آن باورپذیری وقایع و صمیمیت در بیان ماجراست. خانواده در این داستان دارای رکن اساسی است؛ چنانکه کم و بیش همه اتفاقات حول محور آن می‌چرخد. مکان داستان شهرستان بجنورد در خراسان شمالی است. «آبنبات دارچینی» از معدود آثاری است که با لهجه محلی نوشته شده است؛ به‌طوری که در خلال روایت داستان، آداب و رسوم، سنت‌ها، باورهای عامیانه و حتی بازی‌ها و غذاهای محلی نیز به‌خوبه درج شده‌اند. علاوه بر روایت شیطنت‌ها، دوستی که با وجود به چالش کشیدن بسیاری از باور ها، سنت‌ها و تغییرات فردی و اجتماعی، رویکردی صرفاً انتقادی ندارد. مسیر داستان روان و رگ‌های طنز در آن غالب است. نویسنده با استفاده از تشبیه‌های بجا، افراف، طعنه و کنایه از یک سسو، و شخصیت‌پردازی و فضاسازی قوی از سوی دیگر، طنز را در داستان وارد می‌کند. شخصیت‌های داستان صدقی آدم‌هایی عادی و از جنس خود مردم هستند. به همین دلیل اتفاقات، موقعیت‌ها و رفتار آنها برای خواننده مان باورپذیر می‌شود. مطالعه داستان طنز رنگ تنفسی برای مخاطب امروز محسوب می‌شود تا از میان درگیری‌های روزمره برای ذائقگی خود راوار هاند. نویسنده با شناسایی این نواز عمو می‌جامعه گاهی تصمیم می‌گیرد به هر قیمتی خواننده را بخنداند، اگر چه این شوخی‌ها از متن اصلی داستان بیرون نمی‌زند اما از اسنجام پیرنگ می‌کاهد.

در کوچه‌های رم و تهران

نهاد حدقوست

«یادمانده‌ها» کتابی با قطع وزیری در دسته بندی خاطرات و سفرنامه‌هاست که از سوی موسسه فرهنگی پژوهشی چاپ و نشر نظر با تیراژ ۱۲۰۰ نسخه در ۳۸۴ صفحه و بهای ۹۸ هزار تومان در سال ۹۷ به چاپ رسیده است. «یادمانده‌ها» خوندگارهای از محسن وزیری مقدم، نقاش مدرن‌نیست ایرانی است که در هشتاد سالگی طی مدت یک ماه کنه نوشته شده است. به زعم او زندگی خاطره‌ای بیش نیست، بدین سبب درصدد جمع‌آوری خاطراتش برآمده که آن را به صورت کتابی در اختیار جامعه قرار دهد تا پندگی باشد برای همگان. «یادمانده‌ها» از کودکی او آغاز می‌شود و شامل فصل‌های «در میان گل و گل»، «به سوی رشته نقاشی»، «سفر به ایتالیا و ورود به آکادمی هنرهای زیبای رم»، «نقاشی‌های شنی»، «تدریس در دانشکده نقاشی هنرهای زیبا»، «مجمسه‌های چوبی ثابت و متحرک»، «سفر به رم و شروع طراحی باندپیچی شده‌ها» و «نگارش کتاب شیوه طراحی» است. وزیری شعر زیبایی سراغاز کتابش آورده است:

بخوان تا بیاپی که من کیستم
چگونه در این آب و گل زیستم
در این دهر اندر پی چیستم
محسن وزیری مقدم در سال ۱۳۰۳ در تهران به دنیا آمد. او فارغ‌التحصیل رشته نقاشی از دانشکده هنرهای زیبای تهران است. وزیری از دانشجویان دوره‌های اول دانشگاه تهران بود، آن زمان که دانشجویان تحت سیطره شاگردان کمال‌الملک بودند. او سال ۱۳۳۴ راهی ایتالیا شد و در آکادمی هنرهای زیبای رم به تحصیل پرداخت. وزیری در هنر معاصر ایران با بدعتی نهاد که بدون تردید چندین نسل از هنرمندان تجسمی ایران به صورت مستقیم و غیر مستقیم تحت تاثیر آن رفتار او قرار گرفتند. شن‌نگاری‌های وزیری معروف‌ترین نقاشی‌های او است. او با ارایه اثری مشابه به نام «پنج به خاک» در سی و یکمین دوره دو سالانه (بی‌پنل) و نیز شرکت کرده‌است. کتاب «اندیشه و کار پل کلی» اثر وزیر هافتمان ترجمه محسن وزیری مقدم است که انتشارات سروش در سال ۱۳۸۵ از رویه چاپ رسانده است. او در جوانی می‌خواست مستقلاً خود را به نام پدرش هرگز از یاد وروده به این حرفه را به او نداد. از نظر پدر موسیقی چیزی نبود جز مطربی. او به‌ناچار سراغ نقاشی رفت اما در هشتاد سالگی همچنان با حسرت از موسیقی حرف می‌زد و به هنگام پخش آن اشک در چشمانش حلقه می‌زد. محسن وزیری مقدم در شانزدهم شهریورماه امسال، در نودوچهار سالگی در رم در گذشت و پیکرش همان‌جا به خاک سپرده شد. او بیعی از وجودش را متعلق به تهران و نیمی دیگرش را متعلق به رم می‌دانست و پس از سال‌ها نمی‌دانست خانه‌اش کجاست.

عکس از کتاب

طنز



اندر باب چند چهره خیلی مهم تلویزیونی در سال ۱۳۹۷

ستاره، فلان، مربع

قدیم‌ها راندار دوهمان طور که اسم برنام‌اش بود، آمده بود تاچهره‌های قدیمی دور هم باشندویک‌لقمه‌نان و برنام‌های در رگ بزنند. او بعد از چندین سال به صدا و سیما آمد تا سوال اساسی‌اش را از مهمان‌هایش بپرسد: «تا حالا عاشق شدی؟» اگر قرار باشد یک بار، فقط یک‌سوال از او بپرسید، چه‌می‌پرسید؟ شاید شاهمان سوال خودش را بپرسیدو بگوید:تا حالا عاشق شدی؟ اما من می‌رسم، مرد حبسی، بینندگان محترم هر دقیقه توسط مجری‌های محترم به‌استفاده از اپلیکیشن‌ها و کدهای دستوری تشویق می‌شوند تا اضافه کاری کنند که بودجه‌سازمان کم نشود و ما از برنامه‌های متنوع و جذاب و خلاق صدا و سیما بی‌بهره نشویم. حتی اگر بیننده دائمی برنامه‌های تلویزیون نباشید، کلیپ‌های مربوط به اتفاقات و برنامه‌های تلویزیونی را این طرف و آن طرف در اینترنت و شبکه‌های مجازی در دیده‌اید. اگر هم هیچ اطلاعاتی از این اتفاقات و آدم‌های داخل آن جعبه جادو ندارید، اصلاً ناراحت نباشید؛ ما در اینچا مهم‌ترین چهره‌های سال گذشته تلویزیون را انتخاب کرده‌ایم و برای آن تعریف می‌کنیم که در سال ۹۷ چه کردند.

عباس محمودیان

همه ما، چه بخواییم و چه نخواهیم، از نعمت صداوسیما یا نکبت‌ماهواره استفاده می‌کنیم. کاری به ماهواره نداریم چون دخلی به‌ما ندارد، اما صدا و سیما مربوط به خودمان است و هزینه‌هایش را یا روی قبض برق یا با مالیات می‌دهیم. حالا بماند که بینندگان محترم هر دقیقه توسط مجری‌های محترم به‌استفاده از اپلیکیشن‌ها و کدهای دستوری تشویق می‌شوند تا اضافه کاری کنند که بودجه‌سازمان کم نشود و ما از برنامه‌های متنوع و جذاب و خلاق صدا و سیما بی‌بهره نشویم. حتی اگر بیننده دائمی برنامه‌های تلویزیون نباشید، کلیپ‌های مربوط به اتفاقات و برنامه‌های تلویزیونی را این طرف و آن طرف در اینترنت و شبکه‌های مجازی در دیده‌اید. اگر هم هیچ اطلاعاتی از این اتفاقات و آدم‌های داخل آن جعبه جادو ندارید، اصلاً ناراحت نباشید؛ ما در اینچا مهم‌ترین چهره‌های سال گذشته تلویزیون را انتخاب کرده‌ایم و برای آن تعریف می‌کنیم که در سال ۹۷ چه کردند.

عصر جدید علیخانی

احسان علیخانی که سال‌هاست لقب «سلطان غم» را از مادر گرفته و یک‌ه‌تا از صنعت غم‌سازی است، در اقدامی باورنکردنی و عجیب که شاید بر اثر اتصالی مغزها اتفاق افتاده، برنامه استعدادیابی «عصر جدید» را تحویل صدا وسیما داد. او که به‌نظر می‌رسد به‌خاطر خارج شدن از فاز غم‌پشیمان شده - اما راه برگشت ندارد و این برنامه را باید تا آخر تمام کند- هر از گاهی قصه آدم‌های شرکت‌کننده را تعریف می‌کند تا اگر از دور مسابقه حذف شدند، حداقل قطر هاشکی از مردم بگیرد که دست‌خالی به خانه نروند و بخشی از غم‌لیخانی درونش را ارضی نگه دارد.

جدازا خلافت‌ها و ناو‌آوری‌های جدید در برنامه او که در هیچ جای دنیا انجام نشده، سخنان نفز و انگیزبخش او مهم‌ترین برگ برنده این برنامه است که استعداد‌های زیادی را در گوشه گوشه خاک وطن بیدار کرده‌اند. در سال‌های آینده شاهد موفقیت آنها در سطح اینستاگرام خواهیم بود. البته نسنیده می‌شود برنامه بسیار جذاب بعدی او که برای اولین بار در سطح جهان ضبط و پخش خواهد شد، مسابقه‌ای است که در آن چهار شرکت‌کننده که با یکدیگر آشنا نیستند به منزل هم می‌روند و به دست‌یخت هم‌رای می‌دهند. به دلیل امکان کپی برداری، تاکنون جزئیات بیشتری از این برنامه اعلام نشده‌است، علاقمندان برای کسب اطلاعات بیشتر درباره برنامه جدید او می‌توانند به #فلان@ مراجعه کنند.

آقای ری‌ری صورتی

چند سالی است رامید جوان به‌شدت تلاش می‌کند تا مردم را بخنداند و در این راه تلاش زیادی هم می‌کند. مثلاً می‌گوید «شاد باشید» یا «ما خیلی باحالیم»، اما واقعیت این است که ما غیر باحال‌هاین طوری شاد نمی‌شویم و اگر هم شاد می‌شدیم احتیاجی به او نداشتیم، اما صدولدت به بانک‌های گفت در آخر پیامک واریز یارانه نپوینسد، این هم از یارانه این ماه، حالا شاد باشید. البته او گاهی سعی می‌کند با پوشیدن پیراهن صورتی و شلوار نارنجی و جوارب سفرف و کفش قرمز بالا و پایین پیردن در برنبرم، روحیه مارا در منزل خنک کند که در این مورد موفق بوده؛ چون وقتی پدر خانواده با دیدن او چیزی می‌گوید، همه خانواده می‌خندند و شادمی‌شوند؛ از این‌ها که بگذریم، یکی از کنجکاوهای ملت ایران این است که وقتی خندوانه پخش می‌شود، خانواده نگار جواهریان چطور خودشان را سرگرم می‌کنند؟ حدس اصلی در این رابطه این است که خندوشان را با #فلان@ که در برنامه معرفی می‌کند، سرگرم می‌کنند تا جناب‌خان بیاید.

عاشق شدی؟

مهران مدیری سال‌های سال با ساخت سریال کم‌دی مردم را پای تلویزیون نگه می‌داشت و هر بار تکیه کلام‌های جدیدی را به مردم یاد می‌داد که سال‌ها طول می‌کشید تا از حافظه تاریخی مردم پاک شود. تعدادی هم با هیچ آب توبه‌ای پاک نمی‌شود و هنوز آثار لهنه بره‌ری در میان مردم خودبایز همان وجود دارد. اما انگار مدیری حوصله

honar@etemadnewspaper.ir

غیر قابل اعتماد

پیشهاد کتاب برای نوروز

قطار باز، تاریخ وصل

ناز یلادلیبریا

«قطار باز؛ ماجرای یک خط» ناداستانی است درباره عشق یک نفر به قطار بازی؛ عشقی جنون‌آمیز که باعث می‌شود نویسنده، احسان نوروزی، قرارداد آیار تماشانش را تمدید نکند و با دو کوله‌پشتی بزند به دل راه، راه اما این بار جاده نیست، ریل است.

او در خلال این سفر به جست‌وجویی درونی در میانه زندگی‌اش نیز پرداخته است. شاید قطار بازی راهی بوده برای غلبه بر بحران میانسالی نویسنده. هر چه بوده، در گذر از کنار همه ریل‌ها و ایستگاه‌ها و سوزن‌بان‌ها و لکوموتیوران‌ها، نوروزی برای ما قصه قطار را هم روایت می‌کند. کتاب به‌ نوعی روایت تاریخ صد و ده ساله ریل و راه‌آهن در ایران، از ماشین دودی (گار) تا امروز، از زبان یک مریض قطار بازی است. راه‌آهن روزی یک آرزو بوده و نوروزی از آغاز شکل گیری این آرزو تا محقق شدنش و وصل شدن غرب و شرق و شمال و جنوب کشور را برای ما بازگو می‌کند. «قطار باز سفر ریلی در تاریخ ایران و روای راه‌آهن است. در حالی که مشاهدات مسافر امروزی در کنار خاطرات و اسناد تاریخی گذشتگان درباره تأسیس راه‌آهن نشانده شده تا شاید تصویری ترسیم شود از مسیری که برای تحقق این‌س راه‌آهن پیاده شده است. قطار باز کند و کاوی است در تحقق یک رویا». کتاب با وجود جنبه مستند و پژوهشگرانه‌اش به‌هیچ‌وجه شبیه به یک مقاله علمی در باب تاریخ نیست. جنبه روایتگری نوروزی و حضور او به عنوان شخصیت اصلی و راوی اول شخص در جای جای کتاب به عنوان سفرنامه‌نویس و مواجهه مستقیمش با سوز، توانسته «قطار باز» را به روایتی جذاب و خواندنی تبدیل کند. مسیر سفر نوروزی به این ترتیب است: از ایستگاه متروی تجریش تا راه‌آهن تهران با قطار زیرزمینی، از تهران به تبریز؛ نقطه شروع راه‌آهن واقعی در ایران که به جلفا می‌رسید. سپس در جنوب؛ از زاهدان تا میرجاوه در جنوب شرق. دوباره بازگشت به شمال؛ از بندر ترکمن تا ساری. از نو در جنوب؛ از بندر امام خمینی تا اهواز. از این چهار مسیر که مسیر اتصالات چهار گانه راه‌آهن در ایران هستند، بخش بزرگی از بازخوانی تاریخی نویسنده از مدرنیزاسیون در ایران را نیز در بر می‌گیرد. در ادامه مسیر، از ا کردستان و تهران و بعد به پل سفید در شمال می‌رود. سپس از تهران تا زنجان را طی می‌کند و در پایان گشت‌وگذاری در ساختمان ایستگاه راه‌آهن تهران دارد و تحلیلی از وضعیت معاصر راه‌آهن ایران و سیاست‌های خصوصی سازی و… را می‌دهد. «قطار باز» یک ناداستان موفق در آبنبات فارسی است و می‌تواند شروعی برای این گونه ادبی در زبان فارسی باشد. این کتاب ۲۷۵ صفحه‌ای با قیمت ۲۸ هزار تومان از سوی نشر چشمه وارد بازار کتاب شده است.

فر و باشی امپراتوری عثمانی

زهره توحیدی

از عجیب‌ترین یا دقیق‌ترش، تامل بر انگیزترین قسمت‌های نشر جهان، خلیج‌ها و شبهه‌جزیرها یا رشته‌کوه‌ها و جلگه‌ها نیست، آن خط‌های صافی است که مرز بین

برخی کشورهای خاورمیانه را تعین می‌کند. خط‌هایی که گویی با خط کش رسم شده‌اند، کشورهایی را تعریف می‌کنند. خط‌هایی که صراحتاً از دخالت انسان‌ها خبر می‌دهند، با تصویری که از مرز داریم و با ذهنیتی که از شکل‌گیری یک ملت داریم، کنار آمدن با خطوط برشی که خاورمیانه را مثل یک پازل پیچیده‌اند چندان آسان نیست. لایه‌کتابی پشت این خطوط است که مرزهای لزان از آن بری است. «صلحی که همه صلح‌ها را بر باد داد» روایت‌کننده حکایت‌هایی است که با شعلهور شدن آتش جنگ جهانی اول آغاز می‌شود تا به قرارداد صلح در پاریس رسد. دیوید فرامکین در چرخه جبهه‌های نبرد نیز پرداخته اما غالباً بر پشت پرده جنگ و تصمیم‌های سیاسی هدایتگر آن تمرکز کرده است. ماجرا از خیره‌سری‌های وینستون چرچیل در نیروی دریایی بریتانیا آغاز می‌شود که هیزم در آتش نیمه‌جان جنگ گذاشت و آن را به معنای واقعی به نبرد جهانی بدل کرد. با همین شیوه سراغ تر ک‌های جوان و سیاست‌های‌شان برای قدرت‌طلبی‌های حاکمان شبه‌جزیره عربستان می‌گویید و به همین ترتیب شخصیت‌هایی در روسیه، فرانسه، آلمان و امریکا به تبغ در شیوه روایت کتاب «صلحی که همه صلح‌ها را بر باد داد» همین فردمحور بودن آن است؛ شیوه‌ای که بخش‌های مختلف آن را گویی به زمان‌های کوچکی با قهرمانان مختص خود بدل کرده است. کتاب با وجود اینکه شواهد تاریخی عرضه می‌کند، به استثنای موارد معدودی، عاری از ارجاع است. انگار فرامکین در روایت‌هایش، چرچیل، لورنس عربستان، استلین و حسین حاکم حجاز را خود خلق کرده و در بستری تاریخی نشانده است. مانند یک دانای کل بر افکار، انگیزه‌ها و اعمال‌شان آگاه است. این ویژگی از طرفی، در لذتی که از خواندن تاریخ نصیب‌مان می‌شود، بیشتر سهم را دارد و از طرف دیگر از اعتمادان

می‌کاهد. «صلحی که همه صلح‌ها را بر باد داد» کتابی تاریخی است؛ ارزش تاریخی دارد اما بیش از آن ارزش روشنگری دارد. می‌نمایند که چگونه خط‌های به آتش کشیده شده ظاهر جنگ است و حقیقت آن پشت میزها، در جلسات و در صفحات قرار داده‌ای فاش نشده رقم می‌خورد؛ جایی که روی نقشه‌ها خط کش می‌گذارند و به فراخور منافع‌شان برای مردم جنگ‌زده کشور می‌سازند. «صلحی که همه صلح‌ها را بر باد داد» با ترجمه حسن افشار از سوی نشر ماهی منتشر شده است.



اندر باب چند چهره خیلی معمولی در سال ۱۳۹۷

مشاجر ههماخانم و آقامسعود

مهران حسینی

نشسته بودم در خانه و با عیال مربوطه مشغول تماشای تلویزیون بودیم که یکپوه صدای داد و فریادی از داخل مجتمع بلند شد و به‌نظر می‌رسید از طبقه بالای ما باشد. البته تا وقتی نرفته بودم و از نزدیک ندیده بودم، مکان حادثه صرافرد حدیک حدس بود؛ آن هر مدرم جمعیتی کده‌خولار در آن زندگی می‌کنند و خیلی معلوم نیست کی به کی است، آخرش طی نقشی‌ا هوشمندانه که البته در ظرفیت‌فکری من نمی‌گنجد و فقط از ذهن خلاق یک‌زنی مثل همسرم تراوش می‌کرد، به این نتیجه رسیدیم که بروم بالا و به‌پانه بستم بند کفش‌هایم چند دقیقه تأمل کنم بینم قضیه از چه قرار است و دیدم غیر از واحدی که از آن صدای دعوا می‌آید تقریباً از هر یک از هشت واحد دیگر یک نماینده تام‌الاختیار در صحنه حضور دارد.

انگار که آنها هم مثل من همسرانی با ذهن خلاق داشته باشند، با یک ایده بکر بزم شده و مشغول بستن پشت کفش‌هایشان بودند با استعدادی غیر قابل وصف گوش‌شان از راه دور چسبیده بود به در خانه و چشم‌ها گرم و رانداز کردن یکدیگر که مبادا دیگران متوجه نیت آنها شوند! از آنجا که توان رقابت با این حد از مهارت را نداشتیم، اشک شوقم را برای این غرور ملی پاک کردم و گفتم:

برادران و خواهران عزیز! ما همه آگاهییم که چرا اینجا هستیم، مایه‌تجاییم برای کمک به همسایه‌ها عزیزمون. اومدیم که لونا رو در پستی بلندی‌ها و گرداب‌های سهمگین زندگی تنها نگذاریم. پس نباید برای اینکه با نشئه، مثل فضول‌ا رفتار کنیم، به لحظه احساس کردم برداشت آنها از حرف‌های من این بود که «بابا بیاید با هم بینیم چی شده دیگه، چرا فیلم بازی می‌کنید»

بنابر این، با شنیدن سخنان گهر بارم به یک‌بار به‌ما خنوم و پنج‌تا قابله‌شکلی همه‌لنگ کله‌هوا رفتیم! همه‌لپ‌ک‌ا حالت نیم‌خیز بر جستمند. البته منتظر بودم با یسنده‌ای تشویق من، اما آنها طوری بر پندند گوش‌هایشان را چسباندند به در و قال گوش‌استاندند که اگر در شیشه‌ای بود حتماً تصویری شبیه به پنجره قطار‌های مترو را به‌ذهن متبادر می‌کرد. محتویات دعوا عبارت بود از مهاخام و آقامسعود که جواب می‌داد: «happy new year! حادقل زبون دنیا رو خوب می‌فهمه آبروون نمی‌ر!»

خنم اسدی: نه به خدا حق با هماست، نمی‌شم مرغ نیاشه، من سرم بره جلوی همون نمی‌ذارم که و کسری باشه، پس فردا خواهر شوهره باشه می‌ره می‌شینه همه جا رو پر می‌کنه که ا‌ره! این‌ا فاجون، ندازه! گفتیم که اینا همه‌مش کار پختوپز که برادر مونو جانو کرده که هیچی نگه‌و این‌مون حرفه‌ا حالا مادر شوهره باشه که دیگه هیچی…!

سینا: ولی انصافاً اینکه آقامسعود تو این شرایط پشت لوتمران خدمت‌مون واستاده جای تقدیر داره، ندازه؟ آقای مسعود: ندازه! فاجون، ندازه! گفتیم که اینا همه‌مش کار خودشونه! اینایی که مبادو گیگ اینترنت چندرست می‌کنن، میمون می‌فرستن فضالو گوی‌باشگلر و مونچستر یونایتدو بهینه‌سازی می‌کنن، برنامه استعدادیابی می‌سازن از ایکن کاتکوز بهتر، برایدو می‌کنن پنجاه میلیون و… می‌خوای بگی اینترنت کار خودشون نیست؟! حتماً که هست! گفتم: حالا آخرش می‌خواد چی بشه؟ این از مرغ، اون از دلار و ماشین، اونم از بقیه گرونیا، خدا عاقبت‌مونو به‌خیر کنه! می‌بدر می‌شه که بهتر نمی‌شنه! منی‌دویم می‌خواد به کجایر سه…»

خنم اسدی: آره به خدا، من به فکر حرفای پشت سرم، زن بیچاره‌ام نم بودم که آب می‌دشم… در همین لحظه هماخانوم در رباب کرد و بالباس بیرونی که معلوم بود ظرف دو دقیقه با سرعت و حرص و جوش پوشیده، آمد بیرون و یکپوه بابت به‌مانگاه کرد و جوشی شدو گفت: بفرمایید، تودم در بدو!

گفتیم: برو هماخانوم درست می‌شاین! بنده‌خادمه تقصیر نداره که، حالا درست می‌شاید! اشالا… هماخانوم بدون اینکه برگردد و نگاهی به‌ما بیندازد، بودا فرقا داشت قرار داد دو جابه‌می‌ست. یپوه‌بیش گفتن! اماضنک قبول نیست دیگه. وزیر نیستی! امن گفتم: حالا اینا

عکس از کتاب

عکس از کتاب